



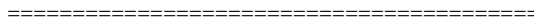
آنچه در جلد اول ، بخش دوم ، هست :



فهرست (بخش دوم)



- ۱- یادداشت نگارنده .
- ۲- نگاهی گذرا بر زندانیانی که آغاز گر شکنجه های وحشیانه و کشتار های دسته جمعی در افغانستان بودند.
- ۳- سخنی پیرامون حالات روانی زندانی (نبرد میان از خود بیگانگی و خود آگاهی) .
- ۴- درنگی بر نقل و انتقالات زندانیان .
- ۵- علت نقل و انتقالات زندانیان .
- ۶- سر بازان سر فروخته و تلاشی زندانیان .
- ۷- " کارگاه زندان " یکی از محراق های استخبارات (اطلاعات) .
- ۸- سخنی در باب امتیازات " کارگاه زندان " .
- ۹- " بلاک ۱ " ، جریان بیرون کردن زندانیان برای اعدام .
- ۱۰- تأملی گذرا به زنان اسیر در زندان پلچرخی .
- ۱۱- فقط دو دختر دلیر از مجموع " بلاک ۱ " ؛
- اعتصاب خونین " بلاک ۲ " را در عمل تأیید کردند .
- ۱۲- جلاد شوروی ؛ شکنجه گر دو دختر آزادیخواه .
- ۱۳- عکس العمل دختر حفیظ الله امین در برابر جنرال روسی .



تاریخ ارسال به پورتال " افغانستان آزاد - ازاد افغانستان " (چهارم / اپریل / ۲۰۱۲)

بخش دوم

قسمت (۱)

۱ - یادداشت نگارنده :

در این بخش مانند بخش اول (همچنان در بخش های بعدی نیز) از اضافه گویی مطالب و کش دادن بی مورد یک مطلب جزئی و بی اهمیت و فضاء سازی های مصنوعی و ترسیم تصاویر اغراق آمیز و خالی از واقعیت عینی که به خاطر بر انگیزاندن خواننده در نظر گرفته می شود ، جداً پرهیز شده ، هر خواننده ای که قلب پاکش به خاطر ظلم هایی که بر این مرز و بوم رفته ، و به خاطر کشتار های دسته جمعی هزاران تن در جبهات و ده هاهزار تن دیگر در زندان های افغانستان و یک و نیم ملیون کشته توسط روس ها و سگان زنجیری شان ، و هم اکنون اشغال فعلی آن توسط آدمکشان ناتو و اشغالگران جنایتکار امریکایی و شرکاء می تپد ؛ گپ و گفت و نوشت هر زندانی را ، چه از هندوی افغان ، چه از مسلمان افغان ، چه از لاییک افغان ، چه از جانب چپ انقلابی اصیل افغان (به مفهوم کمونیست های ضد اشکال متعدد وابستگی در گذشته و حال) ، چه از جانب اثنیست افغان و یا از هر افغانی که باشد ، با حوصله مندی و بدون حب و بغض با غور و تعمق بشنوند و نوشته هایشانرا نقادانه مورد مطالعه قرار دهند .

نکته مهم دیگر ، که باید خدمت خوانندگان کاوشگر و متجسس تذکر بدهم این است که من اصل کلاسیک یا سنت خاطره نویسی زندان را که از نخستین روز دستگیری ، یعنی از تحقیق و شکنجه و محکمه و تعیین مدت حبس زندانی آغاز می یابد و به سپری کردن زندان و گذشت ماه و سال و حوادث و رویداد ها و فاجعه های که طی مدت در بند بودن وی ، یکی پی دیگر به وقوع می پیوندد ؛ پایان می یابد . آگاهانه رعایت نکرده ام ؛ زیرا به این باورم که نگارش برخی از رخداد های زندان که از لحاظ شدت فاجعه های مدهش انسانی که توسط روس و نوکرانش در زندان به وجود آمده بود ، با هم شباهت هایی ماهوی داشته مکمل یکدیگرند ، گرچه از لحاظ تاریخی ، یعنی زمانی باهم تسلسلی ندارند ، به مطالعه خوانندگان بخصوص نسل نو کشور اشغال شده ای ما برسد ، تا صفحه ذهن شان [که آماج تیر های زهر آگین نوشته های بسیار موزیانه و خاینانه قلم به داستان خلق و پرچم و خاد که به خاطر تبریئه خود و بد نام ساختن جنگ آزادیبخش مردم دلیرو مبارز افغانستان ، لاطائلات و اراجیف بسیاری را - در دو مورد فوق - در رسانه های دیداری ، نوشتاری و شنیداری به دست نشر می سپارند ؛ قرار گرفته] از این تبلیغات خائینانه و دروغین مغشوش نگردد .

فاصله ها میان این حوادث و رخداد ها را در نوشته های بعدی با ذکر تاریخ و مکانی که این حوادث و رخداد ها و فاجعه های انسانی در آن به وقوع پیوسته (به طور حتم) وضاحت خواهم داد ، تا جای سوالی در این زمینه باقی نماند .

۲ - نگاهی گذرا بر زندانیانی که آغاز گر شکنجه های وحشیانه و کشتار های دسته جمعی در افغانستان بودند :

خوانندگان گرامی ، متنی را که در رابطه با زندانیان خلقی ، که خود آغازگر گرفتاری و تحقیق و شکنجه های عجیب و اعدام های دسته جمعی ده ها هزار زندانی بی گناه در افغانستان بودند ، در ذیل مطالعه می نمایید ، بخشی از نوشته این قلم تحت عنوان « **مدافعان قلم به دست طالب در تقابل با مدارک** » مورخ ۱۹۹۸ - ۱۳۷۶ ، که به نام مستعار (آذرویه) در "پیام زن" شماره های ۵۰ - ۵۱ و ۵۲ قوس ۱۳۷۷؛ همچنان در نشریه "قطب نما" شماره ۱۲ و ... و سایت های "پیام آزادی" ، "بابا" و سایت افغان-جرمن آنلاین منتشر شده ؛ می باشد . متن ذیل به خاطر ارتباط با جنایات سوسیال امپریالیزم شوروی در زندان پلچرخی انتخاب شده است .

« عملکرد خلقی ها بعد از کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ ؛ واژه شریف خلق را به اندوهبارترین و مشمئز کننده ترین مقوله ها مبدل گردانید که یاد آوری آن جز تحقیر و توهین مردم ، پیگرد و گرفتاری ، استنطاق و بازجویی و شکنجه ، ترور و زندان و اعدام های دسته جمعی ده ها هزار هموطن ما ، در پلیگون ... و پلچرخی و ... ، چیزی دیگر را در اذهان مردم شکنجه شده ما متبادر نمی ساخت ؛ مگر پس از ظهور طالبان این واژه (خلق) ابعاد دیگر نیز اختیار کرد ، یعنی به علاوه اینها ، جملات ، واژگان و نامهای منفور دیگری ؛ مثل "چلی" ، "طالب" ، "پاکستانی" ، "ISI" ، "CIA" ، "القاعده" ، "بن لادن" ، "پولیس" ، "سوته" ، "شلاق" ، "دُره" ، "قطع دست" ، "قطع پنجه" ، "مثله" ، " سنگسار" ، و "کشتن زن با مرمی در استدیوم ورزشی" ، "انهدام بت های باعظمت و باستانی بامیان ... " ، " بردن خانمها غرض معاینه ... به شفاخانه ها " و ... (و بسا مفاهیم ضد کرامت انسانی) را نیز در اذهان بسیار صدمه دیده مردم ما تداعی می نماید . و آنان را شدیداً ناراحت و حتی عصبانی می سازد ؛ به میان آمد

با در نظر داشت همین مطلب بی جا خواهد بود ، هرگاه نگارنده این نگاشته ، نگاهی گذرا به عملکرد اینان در زندان پلچرخی بنماید که عده کمی در خارج از زندان از همچون عملکرد ها آگاه اند.

ضربه خوردن برق آسای اعضای مرکزی فرکسیون خلق به رهبری **داکتر شاه ولی صدراعظم** [بعد از قتل **امین** به دست جنرال روسی] و انتقال این دسته تقریباً ۱۲۰ نفری که مشتمل بودند بر اعضای بیروی سیاسی و کمیته مرکزی و کادر های مهم حزب و همینطور صاحب منصبان دارای مقام های کلیدی در وزارت دفاع و اعضای " شورای انقلابی " و ... ، به زندان پلچرخی ؛ واکنش های مذبحانه ای را از جانب شماری از اعضای آن فرکسیون در خارج از زندان بار آورد . اینان در هر کجایی که فعالیت تخریبی بر ضد فرکسیون نازدانه پرچم داشتند ، توسط خاد حرکات و جنب و جوششان شدیداً مراقبت و نظارت می شد . تداوم این فعالیت ها [باری فعالیت های ضد دولتی و

ضد پرچمی اینان در ۱۳ میزان ۱۳۶۴ منجر به بر کناری ۲۰۰ تن صاحب منصب و تنزیل رتبه عده دیگر و تنی چند هم به سفارت خانه های کشور های وابسته شوروی فرستاده شدند [سر انجام موجب بر کناری و یا گرفتاری شان می گردید . عناصر گرفتار شده خلقی در دوره استنطاق و بازجویی با اندکترین فشار روانی از جانب مستنطق پرچمی خادی شده ، به گناه خودشان اعتراف کرده ، از کرده و ناکرده ای شان با جبن و ترس ، ذلت و شرمساری ابراز ندامت می نمودند و پیش از تعیین مدت حبس خود ، داوطلبانه شامل گروه های استخبارات زندان شده ، به فعالیت سیاسی و اطلاعاتی برضد زندانیان می آغازیدند .

یکی از مشهورترین اینها در دوره تحقیق و شکنجه ، همچنان در دوره نظارت زندانیان در کوتاه قفلی های صدارت ، « **غلام غوث هراتی** » بود که به گفته زندانیان دهها زندانی را « به اعدام برابر ساخته بود » . این عنصر بسیارمکار، زیرک و با هوش که خود زندانی بود ، با شگرد های نوینی از سایر محبوسین - که وی رامانند خودشان زندانی می پنداشتند - اعتراف می گرفت ؛ همچنان **قیوم** که در ولایت کندهار به نام "**خر قیوم**" معروف بود و به سمت منشی کمیته ولایتی [کندهار] مرتکب جنایات بی شمار در آن ولایت شده بود ، در زندان [" بلاک ۱"] با زندانیان چپ انقلابی ، مثل زنده یادان **سید بشیر بهمن ، مسجدی** و ... در یک " کوتاه قفلی " قید می شود .

بعد از حوت سال ۱۳۶۲ اداره سایر بلاکهای زندان پلچرخی ، به استثنای " بلاک ۱ " و " بلاک ۲ " ، مربوط وزارت داخله گلاب زوی - این عضو اصلی KGB - شد . به همین سبب فعالیت استخباراتی خلقی های توظیف شده در داخل سلولهای زندان پلچرخی محسوستر و ملموستر شده رفت . به خصوص در آن بخشهایی از زندان که مربوط وزارت داخله شده بود . اینها در حلقه های آموزشی و پرورشی احزاب اسلامی که در درون سلولها دایر می شد ، اشتراک نموده وظایف و فعالیت های متنوع اطلاعاتی را انجام می دادند ؛ من جمله اختلاف نژادی ، قومی ، زبانی ، منطقه یی را نیز بین زندانیان بیشتر دامن زده ، پشتونهای احزاب اسلامی را در تقابل با تاجیک ها و سایر اقوام دری زبان آن احزاب قرار می دادند . گاهگاهی دامنه این مخالفت ها منجر به خونریزی بین طرفین می گردید . بایست به طور فشرده توضیح کرد که نفوذ کنندگان اعم از خلقی و خادی (همچنان " سازی ") کلاً به دو صورت در حلقه های آموزشی و پرورشی احزاب اسلامی جا باز می نمودند :

(۱) - خلقی هایی که هیچ گونه فعالیت و یا سابقه ای در احزاب و تنظیم های مذکور نداشتند ، در داخل زندان از طریق خلقی ها و خادی هایی قبلاً نفوذ کرده به داخل تشکل اخوانی ها به مسؤول حلقه منحیث مسلمان و مجاهد معرفی شده داخل حلقه مورد نظر شان می شدند .

(۲) - خلقی هایی که سابقه فعالیت و عضویت در تشکیلات فوق را پیش از زندانی شدن شان داشتند . اینها یا نفوذی بودند و یا در ضدیت با باند شان " حزب دموکراتیک خلق " در آن تشکیلات داخل شده بودند . نمونه برجسته پیکره دوم ، خلقی نفوذی **ملا حکیم مجاهد** (به گمان اغلب ، نه به یقین ، قبلاً نماینده طالبان در نیویارک) می باشد . وی در داخل تنظیم " حرکت انقلاب اسلامی افغانستان " فعالیت سیاسی استخباراتی داشت . بعد از به دام انداختن حلقه و یا حلقات تنظیم مذکور ، خود نیز زندانی گردید . وی در سلولهای زندان پلچرخی از جمله " بلاک ۶ " در حلقه « **ملای لنگ** »

« - از "دهکو" ی کوهدامن مربوط سرای خواجه منسوب به تنظیم فوق تدریس می شد . (ملا حکیم مجاهد) معمولاً شب ها بین ساعات ۲ و ۳ به دفتر اطلاعات زندان احضار می گردید و اطلاعات به چنگ آورده را به آن دفتر می سپرد .

اکثریت خلقی های زندانی شده (منهای اعضای رهبری شان که مسؤول اصلی کشتار های دسته جمعی ده ها هزار زندانی می باشند) در سلولهای مختلف فعالیت های گوناگون داشتند . تعدادی زیر پوشش حزب اسلامی حکمتیار پلید ، منحیت باشی وظیفه گرفته ، امور استخباراتی را نیز انجام می دادند . برخی دیگر شان در **محرقاتهای اطلاعاتی زندان** از قبیل « **کتابخانه** » ، « **شفاخانه** » ها (مثل " **غیرتمل** " سرطیب " شفاخانه بلاک ۲ ") ، بخصوص کارگاه زندان یعنی "سنگر زندانیان تسلیم شده" از جمله عزیز و خلیل برادران ، مصروف و مشغول کار و بار استخباراتی بودند . همینطور شماری از ملاهای قبلاً تربیت شده ای خلقی در پیشاپیش نماز گزاران سر بر زمین می نهادند ، تا در آینده هموطنان شانرا زیر عنوان رهبر مذهبی « زندان کافر دیده » ، فریب بدهند . و ؛ اما هیئت رهبری خلقی ها که در مخالفت با دولت دست نشانده به گفته خودشان " **دولت خدا داد** " و " **کنج** " ["کنج" رمزی بود که توسط اعضای رهبری خلقی ها در مورد گروه **گلاب زوی** ، **وطنجار** ، **صالح زیری** ، **پنجشیری** ، **سروری** و ... که با دولت کارمل پیوسته بودند ، به کار برده می شد] قرار داشته و آنان را به خاطر اشتراک در کابینه کارمل مورد انتقاد قرار می دادند ؛ کدام ارتباطی با اطلاعات زندان نداشتند.

به گفتهٔ یک نفر از آنان (مزدور- که وی در رهبری قرار نداشت) : مسؤولین زندان خبر چین هائی را از میان شان برگزیده و توظیف کرده مثل :

" **سلطان** " - [از هرات فردی بسیار نزدیک به امین جلااد که به گفتهٔ یکتن از اعضای رهبری آن فرکسیون "وی یگانه فردی بود که با تفنگچه اش بدون تلاشی نزد امین رفته می توانست " . سلطان به آرزوی رهائی و مقرری دوباره اش به سمت معاون خاد ، که «وعده» اشرا به وی داده بودند ، روز شماری می کرد. مشاورین روسی زندان این فرد نهایت پلید و آدمکش حرفه ای را به همین وعدهٔ معاون ریاست خاد مقرر شدن ، وادار به جاسوسی بر ضد رهبرانش ساخته بودند] ؛

" **عبیدالله محک** " - [که فعلاً در بخش پشتوی رادیوی BBC به نطافی و ... مشغول است] ؛
" **آقا محمد تلاش** " - [ننگ ملیت هزاره] ؛

" **کلیوال** " - [کلیوال مردی بود لاغر اندام با قد بلند که همیشه با احترام از جلااد خاد نجیب یاد آوری کرده **بعضی اوقات موضوع ای را با سایر زندانیان در میان گذاشته چنین می گفت :**

« **داکتر صاحب نجیب که در "بلاک ۱" آمد به داکتر شاه ولی گفت که :** " چرا تو نمی فهمیدی که داکتر درمانگر عضو CIA است ؟ » [؛

« **مستری** » - [از جمله وابستگان امین بود که همیشه فحش و ناسزا نثار امین و خانواده اش می کرد] ؛

« آذرخش حافظی » - [این جنایتکار که هم اکنون رئیس " اتاق های تجارت " دولت دست نشاندۀ

امریکا بوده و به چور و چپاول تاجران مشغول می باشد ، شریک تمامی جنایات منصور هاشمی در ولایت بدخشان بوده نیز از همان طیف به شمار می روند .

بلی خوانندگان گرامی به دولت دست نشاندۀ و صاحب اش (امپریالیزم جنایتکار امریکا) بنگرید که چگونه این قاتلان ده ها هزار افغان را در حضانت خود قرار داده با بی شرمی ادعای به اصطلاح محکمه اینان و همپالکی اخوانی شانرا از اوایل تجاوز ، از شیپور کرزی پف می کرد و تا هم اکنون نیز این جنایتکاران وطن فروش را با " شمشیر داموکلوس " اش تهدید می نماید ، تا از اوامر و نواهی سر پیچی نکنند .

۳ - سخنی پیرامون حالات روانی زندانی (نبرد میان از خود بیگانگی و خود آگاهی) :

باید تذکار داد که زندان به مثابه دهان و دندان قوه قهریه دولت عمل کرده ، زندانی را در هر لحظه زود گذر ، ده ها بار می جود ، تا خردش کند ، و سراپا مطیع و فرمانبردارش بسازد . دراصل می توان گفت که زندان خود یکی از محراق های بسیار بسیار بهم فشردۀ سیاسی - استخباراتی (به مفهوم اطلاعاتی) بوده که دولت ها مخالفین شانرا در آن محل ، هر آن و هر لحظه تحت نظر داشته ، حاکم بر سرنوشت آنان می باشند . می کوشند که با قید و نظم بسیار شدید و غیر قابل باور (غیر قابل باور ؛ حتا برای قلم به دستان سطحی نگر و ساده اندیش) و دسپلین استخوان شکن و غیر انسانی ؛ تمامی حرکات و سکنات ، ادا و اطوار ، چگونگی گپ زدن و نگاه کردن ، ایستادن و نشستن ؛ حتا خوابیدن و در خواب حرف زدن و به تشناب (دستشویی) رفتن زندانی را نیز (دقیقاً) تحت نظر داشته ، در واقع تمام عادات و کردار وی را مطابق دستور العمل های وضع شده توسط " بالایی ها " ؛ تغییر دهند ، و زندانی را از تمامی داشته های فرهنگی و کلیه ارزشهای عنعنه یی اش که به آن باورمند است ؛ از عادات و کردارش ؛ از خاطره های تلخ و شیرین زندگی اش ؛ از تجربیات و مهارت ها و لیاقت هایش ؛ از فرهنگ معاشرتی اش ؛ و هول انگیزتر و مدهشتر از آن ؛ از فرزند ، همسر ، پدر و مادر و عزیزانش ؛ و از عزیزترین چیزش ، یعنی از همه راه و رسم اش ؛ از باور ها و اعتقادات سیاسی اش ؛ و از اندوخته های علمی اش ؛ بیگانه سازند . همان از خود بیگانگی که مارکس در مورد طبقه کارگر به کار برده ، یعنی از چیزی که کارگر خود تولید کرده بیگانه می شود (الیناسیون) ؛ در همین عرصه مصداق عملی پیدا می کند .

زندانیان آگاه ، دلیر ، متعهد ، مبارز ، آزاده و شدیداً متنفر از رژیم های وابسته و دست نشاندۀ ؛ چون خسرو روزبه ها ، اشرف دهقانی ها ، سعید سلطانیپور ها ، وارطان ها ، در ایران و در دورۀ صدارت هاشم جلاذ داکتر محمودی ها ، عبدالرحمن بلشویک ها ، سرور جويا ها ، غبار ها ، ... چرخی ها و در دورۀ حاکمیت پوشاریان ، یعنی دولت وابسته و دست نشاندۀ : لهیب ها ، رستاخیز ها ، سرمد ها ، مجید ها ، بهمن ها ، مسجدی ها ، نادر علی ها ، میر ویس ها ، وسایر فرزندان مبارز و باورمند به امر آزادی مردم ، در این عرصۀ بسیار به هم فشردۀ ، هم از مبارزه بر ضد رژیم دست نمی کشند ، وهم نمی گذارند که مشاورین و متخصصین شکنجه و روانشناسی ، آنانرا از خویشتن خویش جدا ساخته به جسم میان خالی مبدل سازند . زندانیان معتقد و باورمند به امر رهائی انسان از اشکال ظلم و تعدی و تجاوز و استثمار و استعمار و جنگال سیاه خرافه های

خنده بر انگیز دین و مذهب ، این شکل مبارزه را در آن جو مدهش و مرگبار زندان ، مقدم بر همه ابعاد آن ، در نظر می گیرند. و زندان را به جبهه جنگ تعرضی ، بی امان و پیگیر، برضد دشمن طبقاتی و ملی ، یعنی نیروهای وابسته به ارتجاع و امپریالیسم و دولت وابسته و یا دست نشانده ؛ تبدیل می نمایند . یا به گفته رفیق اشرف دهقانی :

« برای یک مبارز ، مبارزه مکان و زمان مشخص نمی شناسد و هر شرایطی برای یک انقلابی می تواند محیطی باشد که در آن به مبارزه خود ادامه دهد . در واقع برای مبارز، مبارزه پایان ناپذیر و بی حد و مرز است . در شرایط زندان عمومی با آگاهی به اینکه هدف و تمام مساعی دشمن در مورد زندانیان این است که آنها را از پر داختن به مسایل سیاسی و به طور کلی از امر انقلاب و خدمت به خلق دور ساخته و به خیانت و بی طرفی و حد اقل بی علاقی وادار نماید ، باید همیشه تلاش نمود که نیرنگ های دشمن افشاء گردد تا بتوان با آن به مقابله برخاست » و یا « به هر صورت باید این واقعیت را در نظر داشت که با وجود اینکه در زندان اسیر دشمنیم و دشمن تمام آزادی های بیرون را از ما گرفته است ؛ ولی در واقع کسی ما را جز خود مان مجبور به زندگی در آنجا ننموده . برای یک انقلابی راستین که زندگی را تنها در مبارزه می بیند ، زندان به هیچ وجه به عنوان ضد آزادی مفهومی ندارد . یک انقلابی همیشه آزاد است . حتی در زندان . چرا که در زندان هم او می تواند به مبارزه ادامه دهد و همین ادامه مبارزه برای او آزادی است . اگر در شرایطی اسلحه به دست گرفتن و جنگیدن شرط مبارزه مبارز بودن باشد ، در شرایط دیگر در زندان از هر مکانی بر علیه دشمن استفاده کردن ، نشانه مبارز بودن است . مبارزه چیست ؟ تسلیم نشدن بر هر آنچه که با رشد و تکامل در تضاد است . به هر آنچه یأس آور است و سخن از مرگ و خاموشی می گوید . هر محیطی بنا بر شرایط خود شکل مناسبی از مبارزه را می طلبد . انقلابی راستین کسی است که در هر محیط بنا به مقتضیات زمان ، به مسئله اساسی مطرح شده در آن محیط ، پاسخ درستی بدهد . » [کتاب "حماسه مقاومت" اشرف دهقانی - صفحه های ۲۶۲-۲۶۳ و ۲۶۴]

یکی از روزی های نیمه دوم ماه میزان سال ۱۳۵۹ بود که نگهبانان "بلاک ۱" زندان درحالت آماده باش درآمدند . خفاش خاموشی باز هم بر فضای سلولها ، بی صدا به پرواز آمده بود . مفاهیم فشار و تزییق ، دسپلین و انضباط ، نقل و انتقال ، تلاشی ("تجسس و انهدام") ، ضرب و شتم ، تحقیق و شکنجه ، هر یک به سان اهریمن خون آشام از تابوت زمان درجا زده ، بیرون شده به حرکت در آمده بودند . هول و هراس ، وحشت و دهشت ، درد و زخم ، چرک و التهاب ، اندوه و ماتم ، یأس و ناامیدی را به هر گوشه و کنار ، و به هر زاویه ، و به هر بُعد پیدا و ناپیدای درون و بیرون سیاهچال های نمناک و دم کرده زندان می افشاندند . در اصل این وحشت و ناامیدی بود که حاکم مطلق و خداوند بی چون و چرای زندان بود ، که در آن شب پراضطراب و ظلمانی چهره کریه شانرا نمایان می ساخت (علت آماده باش نگهبانان را در زیر عنوان ۹ باهم یکجا خواهیم خواند).

کی خواهد گفت : « مطلق اصلاً وجود ندارد ، همه چیز نسبی است » . ما زندانیان همه تا مرز لمس مطلق رسیده بودیم . اساساً هر زندانی در هر کجای دنیا که در قید و بند و زنجیر باشد ، مطلق را می شنود ، مطلق را لمس می کند و مطلق را می بیند و با مطلق به نبرد برمی خیزد .

مردی زندانی اهل نایجریه (در کنفرانس بین المللی در لاگوس) در این زمینه چنین گفت :

« هر روز که می گذشت من از نهایتی به نهایت دیگر نوسان می کردم - از امید مطلق به نا امیدی کامل » .

اساساً کشیده شدن زندانی در بین دو قطب امید و نا امید مطلق از ماهیت زندان بر می خیزد . هر گاه زندانی با این دشمن بی رحم ذهنش به چنین نبردی برنخیزد ، به طور قطع قدرت تعقل اش را یا به تدریج و یا بطور آنی و به یکبارگی از دست می دهد . اندوه مطلق ، وحشت مطلق و نا امید مطلق بر دل و دماغش مسلط می شود . در همین مقطع است که مرگ ذهنش فرامی رسد . ذهنش می میرد و از خویشتن خویش خالی می شود . او از خود بیگانه می گردد .

بگذار چیز فهمن وطن فروش (" توده ای های افغانستان ") با لبخند تمسخرآمیز بر این برداشت زندانیان آگاه و ژرف اندیش از جو زندان ، درنگ نمایند ، و با ذلت یک مزدور از نظر افتاده و به پای بدار جدید امپریالیزم امریکا [خم شده ، اظهار دارند که گویا « دشمنان ما چقدر هذیان می گویند ، خبر ندارند که رفیق فیلسوف ما احسان طبری در یادداشت های فلسفی اش این نظر را رد کرده ؛ حتا از اینشتین هم بهتر به موضوع پرداخته ... » . (۱)

یکی از خاصیت های تباهن زندان ، که سعید سلطانپور بدرستی آنرا « مسلخ اندیشه و امید » خوانده ، این است که تفکر و تخیل زندانی را به جانب مطلق اندیشی می راند ، یعنی تا مرز نهایتی اندوه ، و سرحد آخری وحشت ، و آخرین پله نا امید می کشاند ؛ تا تضاد میان خوشی و اندوه ، میان شجاعت و ترس ، میان امید و نا امید ، با نشست دایمی اندوه وحشت و نا امید به جای متضاد شان در ذهن ، منتفی گردد . یک ذهن همیشه غمین و اندوهبار ، همیشه وحشت زده و نا امید سر انجام بدون حضور ضد شان یعنی مسرت و سرور ، شجاعت و امید ؛ نابود می شود.

نخستین مرحله گرفتاری و اولین تلاشی که از وی به عمل می آید ، سنگین ترین ضربه را بر مغز و روان خودش و خانواده اش وارد می کند . آغاز تحقیق - که خود شکنجه ای است روانی - میدان نبرد میان مرگ و زندگی را در ذهن هر زندانی به تصویر می کشد

اصلاً مرگ ، یعنی اندوه و هراس و نا امید - که جدا کردن زندانی از اجتماع ، در مجموع ، آنرا بار آورده - زندگی یعنی خوشی ، مسرت ، یعنی شجاعت و امید به برگشت به اجتماع فامیلی و اجتماع محیطی ، یعنی آزادی خودش و مردمش که استبداد و استعمار آنرا سلب کرده است .

جلادان می کوشند تا زمینه پرورش یک طرف تضاد که مشتمل است بر هر نوع خوشی و مسرت و آسایش و رفاه موقتی ، و هر شکلی از شجاعت ، واکنش و اعتراض در برابر ناهنجاری ها و هر نوع امید به آزادی و رسیدن به اجتماع را در ذهن ، در روح و روان زندانی (با اشکال و شیوه های آزمون شده و تازه کشف گردیده) متلاشی ساخته سدی محکمی ایجاد نمایند که مانع جریان آب روح پرور و جانبخش سرور و مسرت و شجاعت و امید و آزادی به ذهن تشنه ، ملتهب و تبار زندانی گردد . سدی که سامان و مصالح آن همان فشار های استخوان شکن و تزییقات عجیب ، همان نظم و انتظام غیر قابل باور ، همان

ضرب و شتم دایمی ، همان تحقیر و توهین همیشگی ، همان کشتار های شبانه و روزانه ؛ می باشد . اینجاست که زندانی احساس می کند به طرف مطلق اندیشی رانده می شود .

حملات درد و رنج و اندوه و ادبار و وحشت و ناامیدی و ... ، همه با هم در شب و روز های اول دهها بار و صد ها بار و در فاصله های بعدی به مراتب بیشتر از پیش ، در ذهن زندانی جاگزین شده ریشه های زهرآگین شانرا در پهنای بی نهایت مغزش می دوانند . در همین روند به خوشی اندک اش ، به کوچکترین ابراز شجاعتش ، یعنی عکس العمل و اعتراضش ، به کمترین امیدی که دل و دماغ اشرا به خود مشغول ساخته ، می خواهند نقطه پایان مرگبار بگذارند .

حال ببینیم ، خوشی ، شجاعت و امیدش به آزادی چیست ؟

زندانی از تصور رفع مشکلش که :

اگر این بار به آرامی رفع حاجت نموده بتواند ؛ اگر بتواند یک آفتابه آب گرم برای شستن تن و بدن بویناک و شیش زده اش بیابد ؛ اگر اینبار سرباز، مثل دفعه پیش لباس های شسته و پاکیزه اش را که در فاصله میان میله های آهنی دروازه تشناب خواهد گذاشت تا بعد از شستن تن و بدنش آن را بیوشد ، به داخل تشناب و بر روی آب آلوده به مواد بویناک نیندازد و آن را کثیف نکند ؛ اگر چنین کند به سرباز اعتراض شدید نماید و یا به آن مزدور حمله کند ... ؛ اگر خانم جوان و عفیف اش را " بچه بازنگر " های خادی به جدا شدن از وی تشویق کرده باشند ، چه خواهد کرد ؛ اگر پسر تازه جوانش را خادی ها به خدمت نامقدس عسکری سوق دهند ؛ اگر وی را بد راه و بیراه بسازند

اگر اینبار اجازه دهند پایوازش بیاید و خبری از خانه اش بیاورد ، از اولادش ، از مادرش پیرش ، از خانم جوانش کدام اطلاعی برایش بیاورد ... ؛ از تصور استفاده انسانی از تشناب ؛ از تجسم صحبت با عزیزترین کس اش در هنگام " ملاقاتی " زودگذر [سه یا چهار دقیقه ، آنهم در حضور سگی " چهار چشمه " ای که ؛ حتا " پلک زدن " وی و اعضای فامیلش را دقیقاً زیر نظر دارد] و شنیدن خبر های خوب و نیرو آفرین ؛ از تصور تبارز و واکنش در برابر دسپلین غیر انسانی مزدوران روس ؛ از تصور اینکه مردم آزادیخواه و دلیرش سر انجام دشمن متجاوز را از سر زمین اش بیرون خواهد راند ، وی و همزنجیران اش از زندان رها خواهند شد ، خوشی و امیدی زود گذر به زندانی دست می دهد ؛ ولی جلادان مزد بگیر روسی هیچگاهی نمی گذارند به همین خواسته های بسیار ناچیزش هم دست یابد . در نوبت تشناب ، در اثنای رفع حاجت که به عجله (در کمتر از دو دقیقه) باید انجام یابد ، تا یک دقیقه وقت برای جان شویی [شستن تن] اش بماند . چوب دست سرباز پلید ... به شدت بر روی میله های آهنی تشناب ها کوبیده و یا کشیده می شود . در گشت بعدی هرگاه زندانی لباس هایش را از میان میله های آهنی سلولی که به عوض تشناب از آن استفاده می نمایند ، نبرداری ، سرباز با نوک چوب دست اش لباسهای پاک زندانی را به داخل تشناب نا پاک ، پرتاب می کند که زندانی بیچاره از دیدن لباس هایش بروی آب ملوث کف اتاق به شدت خشمگین شده اعتراضی هم کرده نمی تواند . لباس های تر و آلوده شده اشرا با انگشتان لرزان اش برداشته - با یک دنیا " اوقات تلخی " - و با شتاب لباس های چرک اش را دوباره می پوشد و لباس های آلوده شده به مواد ناپاک را بر می دارد و با عجله تشناب را ترک می کند روز پایوازی و ملاقاتی هم نمی رسد .

در این نبرد، اندوه و درد، زجر و وحشت، یأس و ناامیدی، بسان اجساد جان گرفته خون آشامانی بر خاسته از گور اعصار و سده ها، به سراغش می آیند و ذهن نهایت خسته و کوبیده اش را از دست نوازشگر تصورات دل انگیز و نیرو بخش خوشی و مسرت و شجاعت و امیدی اندک و زود گذر می ربایند و آنرا خالی می سازند. و به جای آن ها خود می نشینند. اینبار نسبت به بار قبلی می خواهند نشست شانرا بر روی قشر مغز زندانی بیشتر از پیش تداوم بخشند.

نبرد همچنان میان امید به زندگی به شیوه انسانی و امید به آزادی از یک طرف و ناامیدی و مرگ تدریجی از جانب دیگر، در امتداد روز ها و هفته ها و ماه ها، ادامه می یابد. اگر زمان تمرکز مسرت و خوشی و شجاعت و امید در ذهن زندانی (بعد از نبرد با متضادش ...) نسبت به بار قبلی، به کم و کمتر و کمترین برسد و نشست وحشت و ترس، اندوه و ناامیدی در ذهن وی هر بار نسبت به بار قبلی دوامدار تر گردد، سر انجام در این نبرد نابرابر (میان کمترین ها و بیشترین ها) جای خوشی و شجاعت و امید اندک به زندگی و آزادی را، اندوه و ترس و ناامیدی بزرگ اشغال می نماید. و به حاکم مطلق و بی رحم ذهن زندانی مبدل می گردد. در همین برش حساس زمان است که زندانی راه بیرون رفت از چنگ پولادین و دندان های خونین اندوه و ترس، یأس و ناامیدی را در بیزاری از زندگی، یعنی در خودکشی می بیند. اینجاست که زندانی دست به خودکشی می زند.

تعدادی از زندانیان در زندان اعصاب خود را از دست دادند. و شماری از آنان در زندان، خودکشی کردند، از جمله یک فرانسوی در زندان خاد - در صدرات - اقدام به خودکشی کرد؛ مگر نجات داده شد؛ و یا در "بلاک ۱" طبقه اول سمت شرقی اتاق آخری طرف جنوب، پیرمردی زندانی بنام "کاکا محی الدین" (قبل از ماه سنبله سال ۱۳۵۹) زمانی که از تحقیق و شکنجه دوباره به اتاق اش برگشت، صبح وقت - که هم اتاقی هایش خوابیده بودند - در داخل تشناب خودش را کشت [چگونگی خودکشی کاکا محی الدین را جبران صاحب که هم سلول وی در آن وقت بود، برایم تعریف کرد]؛ همچنان یک مرد مسن بلند قامت و مبارز، (حاجی ...) باشنده "بی بی مهر" در "شفاخانه بلاک ۲" زندان، که شماری به شمول من با وی هم اتاق بودند، به نوعی خودکشی کرد [و هرگاه نمی کرد ...؛ تشریح آن باشد در نوشتار های بعدی]؛ یا یک تن از مامورین "دافغانستان بانک" به نام **علاءالدین** که جوانی بود ورزشکار، در زیر شدیدترین استرس های روانی اعصابش را از دست داد و قدرت تعقل اش رو به ضعف گذاشت. وی هر باری که فکر می کرد خادی ها در هنگام مراسم نامزدی وارد خانه اش شدند، گرفتارش کردند، پیش چشم همگان تلاشی اش نمودند، و تحقیقش کردند، جشن نامزدی اشرا، خوشی و سرورشرا به آتش کشیدند و زندانی اش نمودند، شکنجه اش کردند و به بیست سال قید محکومش نمودند؛ چه حالتی به وی دست می داد. در جریان حملات مریضی که حدت آن تا سه هفته بیشتر از آن ادامه می یافت، بالای هر زندانی که مستقیماً به چشمانش نگاه می کرد، حمله می نمود. وی از جانب اعضای خاد در زندان به نام "علاءالدین دیوانه" معروف ساخته شده بود. خادی ها و جواسیس شرف فروخته بر وی می خندیدند و ... (در نوشتار های بعدی درموردش صحبت خواهد شد).

متخصصین شکنجه و روانشناسی، زندانی را در جوی قرار داده بودند که نمی شود به آن زندگی گفت و نه می توان مرگش نامید. فضای نه زیستن نه مرگ، تا مرز مرگ رسیدن و تا سرحد

زیستن آمدن ، هر دو را لمس کردن ، هر دو را چشیدن ، نه به این ، و نه به آن پیوستن . برای بیرون رفتن از این بن بست - که نمی توان با کدام شیوه نگرش به تصویر و تعبیر و تفسیرش پرداخت - زندانی طور نا خود آگاه و یا خود آگاه به جانب یگانه دریچه ای " روشن " ، که برایش باز گذاشته شده بود ، می نگریست ؛ که عبور از آن به " آزادی " اش منتهی می شد . در واقع تمامی وسایل و اسباب شکنجه های جسمی و روانی وی را وادار می ساخت که گاهگاه (هر چند با نفرت و انزجار) به جانب آن دریچه عبور به سوی " آزادی " نیم نگاهی بیندازد ، که شرایط گذشتن از آن آبرو و شرف و ناموس اخلاقی و اجتماعی خود را در پیش پای دشمن متجاوز به کشورش ، قربان کردن و بعد آن سر فرود آوردن در برابر خواسته های استعمار و یوشالیان مزدورش بود . در صورت پذیرش شرط و شرایط خداوندان زندان ، در دل و دماغ زندانی فعل و انفعالاتی به وقوع می پیوست و استحاله ای صورت می گرفت . در دماغش به جای اندوه و درد و رنج و دلهره و ترس و وحشت و یأس و نا امیدي ؛ سرور و خوشی و شجاعت و امید به آزادی و زیستن در اجتماع ، می نشست . برای وی گفته شده بود :

« در صورت پذیرش همکاری و هموندی با دولت به زودی به آغوش گرم فامیل ات بر می گردی ؛ تخفیف در مدت حبس ات داده می شود ؛ در روز های " جشن انقلاب ظفرنمون ثور " ؛ در " روزهای خجسته ورود سربازان برادر شوروی " ؛ در روز های عید ؛ در روز های جشن استقلال ؛ به نام " مریض صعب العلاج " و یا به نام " تبادل با سربازان و صاحب منصبان اردوی برادر شوروی " و یا با امضای تعدادی از افرادی محل اقامت ات و یا ... ، از زندان رها می شوی . و از امتیازات بهتر زندگی در خارج از زندان هم مستفید می گردی ؛ تا زمان رهائی که به زودی فرامی رسد ، در زندان نیز می توانی از امتیازات خاص آن بر خوردار گردی ، از جمله کار در " کارگاه زندان " . دیگر مصیبت نقل و انتقال های پی در پی ، ضرب و شتم ، مشکل تشناب ، خطر انتقال امراض مثل جذام (مریضان " جذامی " فقیر و بیچاره را نیز زندانی کرده بودند) و دهها خطری که در زندان هر لحظه و هر آن زندگی هر زندانی را تهدید می کند ، تو با آن مواجه نمی شوی و ... و ... » .

در چنین حالتی صرفاً زندانیان آگاه ، مقاوم و باورمند به مردم و آزادی اند که چون دانه های الماس می درخشند ، نمی شکنند ، و نه خرد می شوند . و بسان صخره های کنار ساحل در برابر شلاق امواج خون افشان شکنجه های جسمی و روانی ، به خود نمی پیچند ، و سر تعظیم و تسلیم ، در پیشگاه شکنجه گران مزدور و شرف باخته - این خادمان بی مقدار سرمایه جهانی - خم نمی کنند ، و از خویشتن خویش جدا نمی شوند ، و لحظه ای هم بی نفرت و کین عمیق و خشم شدید و انتقام مقدس از دشمنان آزادی ، استثمار ، استعمار ، ارتجاع و امپریالیزم ؛ در زندان زندگی نمی کنند .

بلی ، کار برد عملی این چهار واژه (" **کین ، نفرت ، خشم و انتقام** ") در شرایط زیست باهمی که اختلاف و تضاد طبقاتی وجود نداشته باشد ، نقش بس مخرب و مصیبت آفرینی داشته ، فرد متنفر و کین توز ، خشمنده و انتقام گیر را مردم از خود می رانند ؛ مگر در شرایط تجاوز و اشغال و انقیاد و شکنجه و زندان ؛

کین و نفرت و خشم و انتقام مقدس توده ها بر انگيخته می شود و کار برد این واژه ها نقش نیرو آفرین و سازنده می داشته باشد.

خوانندگان گرمی به این امر نیز توجه خواهند نمود که : نویسندگانی که به مسایل حاد سیاسی و تحلیل قضایا و رخداد های نظامی و یا مسایل تئوریک و یا حل معادلات ریاضی و علوم مثبت می پردازند ، با خیال راحت و آرامش خاطر به کار نگارش در زمینه های مورد نظر شان مبادرت می وزند . بدین معنی که آن التهابات و سوزش ها ، آن زجر ها و درد ها و شکنجه ها ، آن نفرت بی پایان و آن کین و خشمی که سرا سر وجود کوبیده شده زندانی را در اثنای نگارش خاطراتش (دیده هایش ، شنیده هایش) فرا می گیرد و دل و دماغ و تار و پود وجود شکنجه شده اشرا به کوره ای از آتش سوزان مبدل می سازد که هر آن احتمال انفجار آن می رود ؛ ندارند . به خاطر تداعی هر آنچه در زندان بروی روا داشته اند ، زندانی در وقت نوشتن ، خودش را در زندان می بیند . در زیر شکنجه احساس می کند . درد و رنجی را که متحمل شده ، توهین و تحقیری را که جواب نگفته ، شکیبایی و مقاومتی را که نشان داده ، آواز اعتراضی را که در گلوگاهش خفه مانده ، چیغ و فغانی را که در زیر شکنجه کشیده ؛ همه و همه ، به یکبارگی و با بی رحمی عجیبی در وقت نوشتن یا بیان آنچه خود تجربه کرده ، به سراغش می آیند ، و سرا پای وجودش را به آتش می کشند .

هر زندانی راستین ، در هنگام صحبت در مورد مسایل و رخداد های درون زندان ، دچار هیجان می گردد . آرامش قبلی خود را از دست می دهد . عضلات چهره اش به لرزش درآمده منقبض و گرفته می شود . خون در رگهای صورتش می دود ، سیمایش که بیانگر مکنونات قلبی وی می باشد ، هم زبان گویا پیدا می کند . و با پرسش کننده ، با شنونده و با خواننده اش ، به تکلم می پردازد . اعتراف زندانی به خواننده و یا شنونده ، مسایلی را عرضه می دارد که زبان به عنوان یک وسیله ارتباط گیری از توصیف اش عاجز است .

بلی ، قربانیانی که با تحقیر و زور و اجبار و خشونت ، فراسوی انسانیت کشانده شده اند ، از شرایط زندان ، از تحقیق ، از کوه اندوه و درد و رنج و شکنجه یی که بر شانته های خمیده و زخمی شان سنگینی می کند ؛ صحبت می کنند . هیچ جمله ای ، هیچ کلامی ، قادر نمی گردد عمق چیزی را که بر آنان گذشته است ، بیان دارد . او در حالی که می سوزد ، می نویسد ؛ در حالی که آواز الفاظ رکیک ، داو و دشنام ، توهین و تحقیر جلاخان زندان پرده گوشش را دریده ، وارد مغزش می شود و بند بند وجودش را به آتش می کشد ، می نویسد ؛ در حالی که به طرف اعدام ساختگی کشانده می شود ، می نویسد ؛ در اثنایی که مزدوران ، همزنجیرانش را برای اعدام (از اتاقش) می برند ، می نویسد . بلی ، در همچو حالاتی که هر آنچه دیده و شنیده و تجربه کرده ، در ذهن بی قرار و نا آرامش متبادر می شود ؛ می نویسد . باچه مریضی هایی که پیش از زندان به آن مبتلا نبوده ، در لحظه حملات همچون مریضی ها می نویسد .

زندانی به " تمرکز و دقت " (که به سان طفلی شوخ و گریز پا همواره از نزدش فرار می کند) ؛ می چسپد . و می خواهد تمرکز و دقت را نگهدارد . تا وی را نگذارد که در هنگام نگارش ، اضافه نویسی و در اثنای صحبت گزافه گویی کند ؛ نگذارد به مبالغه متوسل گردد ؛ نگذارد غیر مسؤولانه بنویسد ؛ نگذارد از متن موضوع و یا موضوعات مطرح شده به حاشیه بیفتد و اذهان خوانندگان و یا مخاطبین اش را متشتت سازد ؛ نگذارد با حب و یا بغض بنویسد و نگذارد....

نگهداشتن چنین تمرکزی گریز یا و چنین دقتی در حال فرار، کاری است برای شخص اسارت کشیده، بسیار و بسیار دشوار، که سایر نویسندگان (غیر زندانی) با این مشکل روانی در هنگام نگارش دست و پنجه نرم نمی نمایند.

[در طرح این نوشتار شامل نیست که بنویسم که هر زندانی با چه عاداتی که از زندان به ارمغان آورده واز آن ناحیه مشکلاتی برای فامیل، رفقا، دوستان و اجتماع پیرامونش ایجاد کرده و کابوس هایی که خواب راحت را از وی ربوده، سر دچار است. از زحمات ورنج هایی که به خاطر باز یافت و ترمیم اندوخته های ضربه دیده، شکسته شده و پاشان گردیده اش در زندان، تا هم اکنون می کشد واز ...] [۱]

توضیحات

[۱] - « پس از دستگیری توده ای ها در سال ۶۲، نورالدین کیانوری و احسان طبری و محمد مهدی پرتوی و غیره در رابطه با کار بازجویی توده ای ها، خود را در خدمت نیروهای جمهوری اسلامی قرار داده بودند. در شهرستانها نیز همپالکی های هر یک از اینان "انجام و وظیفه" می نمودند. مثلاً در اصفهان یک توده ای به نام علی مرادی در کار بازجویی توده ای های دستگیر شده در این شهر شرکت می کرد. در بین زندانیان اصفهان این موضوع مطرح است که وی جزوه ای در مورد چگونگی شکنجه روانی نیز نوشته و در اختیار بازجو ها قرار داده بود. » (صفحه ۳۰۵ "در جدال با خاموشی" اثر نماد مقاومت ایران رفیق اشرف دهقانی) همچنان در صفحه ۳۱۳ همین اثر مهم چنین آمده :

« ... با نوشته های در این مورد (مثلاً می توان به مطالبی که طبری در کیهان می نوشت و در زندان ها نیز در اختیار زندانیان قرار می دادند، اشاره کرد) در جهت تبلیغ و ترویج ایدئولوژی ضد مردمی منحنی رژیم گام بر می داشتند محمد علی عمویی، زندانی توده ای دوره شاه، توابع فعال زندان های جمهوری اسلامی و کسی که امروز مشغول ایفای نقش "اپوزیسیون" مورد نیاز جمهوری اسلامی در ایران می باشد یکی از مهره های مناسب در این حوزه کار به شمار می رفت. چرا که او خود به مدت طولانی در زندان های رژیم شاه زندانی بود و همین می توانست اعتباری برای وی در میان زندانیان سیاسی همانطور که می دانیم اغلب بسیار جوان بودند، به وجود آورد. »

در رابطه با مسلمان شدن فیلسوف پرچمی ها، یعنی احسان طبری مراجعه کنید به کتاب "کژراهه" اثر آن توابع خاین و خاطرات زندان ایرج مصداقی "نه زیستن نه مرگ - جلد دوم - اندوه ققنوس ها" صفحه ۱۳۰ سایر مبارزین زندانی مثل **داکتر غفاری** و امثال شان هم در رابطه کار و بارتوده ای ها و اکثریتی ها، چه در زندان و چه در خارج زندان با رژیم منحوس و آدمکش جمهوری اسلامی ایران مطالبی را افشاء نموده اند.